

جایگاه آموزش و پرورش (تعلیم و تربیت) در تولید علم

در این مقاله راهکارهای برای پیشرفت و تولید علم ارائه شده و نقش

تعلیم و تربیت به عنوان عامل رشد و تحول اساسی مورد بررسی قرار گرفته است.

در اسلام «تفکر» زندگی دل و حیات قلب معرفی شده است. زیرا انسانیت

انسان و ادراک او از عالم و آدم پروردگار عالمیان اتصالی که با حق برقرار میکند به نحوه ی تفکر اوست. با تفکر قوای درونی انسان شکوفا میشود و

زمینه ی حرکت کمالی او فراهم می گردد لذا به همراه علم آموزی و تفکر

تربیت یا پرورش اخلاقی و تهذیب نفس نیز مطرح میشود که در اسلام بر این

امر بسیار تاکید شده و از همان ظهور اسلام مبادی و مبانی تعلیم و تربیت به

عنوان یک علم بنا نهاده شده است. تعلیم و تربیت نه تنها میتواند در رشد

اخلاقی، عقلانی، رفتاری و حتی جسمانی فرد موثر باشد بلکه وسیله ای در

جهت رفع نیازهای حقیقی و مصالح اجتماعی، به شمار میآید، و عامل رشد و

تحول اساسی جامعه میگردد و مسلمانان که در ابتدا به این ضرورت پی برده

بودند توانستند در مدت کوتاهی گوی سبقت در زمینه ی تولید علم از تمدن

های مطرح آن روز بر بایند و به دلیل مشکلات و حوادثی که در تاریخ

مسلمانان به وقوع پیوست این حرکت سریع آنها را به شدت کند نمود به طوری که تا این قرن مسلمانان جهان در کشورهای مختلف نتوانستند مجدداً عرض اندام نمایند و امروز وقت آن رسیده که عوامل محدود کننده و موانع پیشرفت بررسی شود و با دلسوزی و دور از نفع طلبیهای فردی راهکارهای موثر ارائه و جامه ی عمل پوشیده شود. که در این مقاله بعضی از این راهکارهای ارائه شده است که عبارتند از: استقلال فکری- فکر دینی- توسعه ی آموزشی- رفاه مادی و معنوی- تبادل اندیشه و آزادی خرد ورزی که با توجه به اهمیت موارد در قسمت راهکارها و نتیجه آورده شده اند.

مقدمه:

نظام تربیتی اسلام بر تفکر صحیح استوار است و مقصد آن است که تربیت شدگان این نظام اهل تفکر صحیح باشند و پیوسته بیندیشند؛ چنانکه آن نمونه ی اعلایی که همه جهت گیری های تربیتی باید به سوی او باشد این گونه عمل میکرد از امام مجتبی (ع) از هند ابن اُبی هاله تمیمی آمده است: «رسول خدا همواره تفکر میکرد». بنابراین سیر تربیت باید به صورتی باشد که متربی به تفکر صحیح راه یابد و اندیشیدن درست شاکله او شود تا زندگی حقیقی به او رخ نماید. زیرا نیروهای باطنی انسان و حیات حقیقی او با تفکر فعال میشود و با گشودن دریچه تفکر درهای حکمت و راهیابی به حقیقت بر او گشوده

میشود. از این رو در اسلام تفکر، زندگی دل و حیات قلب معرفی شده است. زیرا انسانیت انسان و ادراک او از عالم و آدم و پروردگار عالمیان و اتصالی که با حق برقرار میکند به نحو تفکر اوست. با تفکر قوای درونی انسان شکوفا می شود و زمینه ی حرکت کمالی او فراهم میشود. (۱). امام خمینی میفرماید:

«تفکر مفتاح ابواب معارف و کلید خزائن کمالات و علوم است. و مقدمه ی لازمه حتمیه ی سلوک انسانیت است». از نظر علامه طباطبائی: « زندگی انسان یک زندگی فکری است و جز با ادراک که فکر می نامیم قوام نمی یابد و از لوازم بنای زندگی بر فکر این است که هرچه پایبند باشیم و در هر راه رفته شده و یا ابتدائی که قدم برداریم، زندگی پابرجا مربوط به فکر صحیح و قیم و مبتنی به آن است و به هر اندازه که فکر صحیح باشد و از آن بهره گرفته شود، زندگی هم اقوام و استقامت خواهد داشت. (۲) تفکر تجزیه و تحلیل معلوماتی است که ذهن اندوخته است. تفکر سیر در فرآورده هایی است که ابتدائاً برای ذهن پیدا شده است. اهل منطق فکر را چنین تعریف میکنند: فکر عبارت است از اجرای عملیات عقلی در معلومات موجود برای رسیدن به مطلوب و مطلوب همان علم به مجهول غائب است. (۳) انسان هیچ وقت خالی و فارغ از تفکر نیست، و از همین روست که میگوئیم تفکر فطری انسان است و قرآن انسان را به روش فطری صحیح تفکری میخواند و سبک خود قرآن و

سیره ی معصومین چنین است. در انسان گرایش فطری به حقیقت جوئی و کشف واقعیتها- آن سان که هستند- و درک حقایق اشیا وجود دارد. یعنی انسان می خواهد جهان را و هستی اشیا را آنچنان که هستند دریابد، دعایی از حضرت محمد روایت شده است که:

پروردگارا موجودات را آنچنان که هستند به ما بنمایان

انسان به ذات خود در پی آن است که حقایق جهان را درک کند و به راز هستی دست یابد. رفتن انسان در پی حکمت و فلسفه تلاشی است در جهت پاسخگوئی به حقیقت جوئی آدمی. (ع) براساس همین میل وگرایش است که نفس دانائی و آگاهی برای انسان مطلوب و لذت بخش است. انسان به فطرت خود از جهل بی زار است و دوستدار دانائی و بینائی است. البته با وجود آنکه حقیقت جوئی امری فطری است اما در تمام انسانها به یک میزان نیست و در نتیجه تاثیر برخی عوامل درونی مانند نفس پرستی و خودخواهی و صفات منفی موروثی و اکتسابی و برخی عوامل بیرونی مانند القائات منفی گوناگون از طرف محیط و اجتماع، شدت و اصالت خود را از دست میدهد و در بعضی انسانها به حداقل می رسد.

ضرورت تعلیم و تربیت:

تعلیم و تربیت صحیح میتواند فرد را به اوج ارزشها برساند و یا اینکه وی را به سقوط بکشاند.

«و خداوند شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد، در حالی که هیچ نمی

دانستید و برای شما گوش و دیدگان و دلها قرار داد تا شکرگزار باشید.» (۶)

از این رو مکتب اسلام برای تربیت در تمام مراحل و مقاطع زندگی دستورهایی

ویژه‌ای داده است تا انسان از کدر کانون خانواده و در آغوش والدین و معلم

و فرهنگ تعلیم و تربیت مناسب و لازم را ببیند و برای مراحل عالی تر زندگی

انسانی آماده شود و پرورش یابد. تعلیم و تربیت از آغاز زندگی بشر بر فراز

کره خاکی و تصرف او در طبیعت و تاثیر وی در جامعه وجود داشته است و

همواره شناسایی نیازهای مادی و معنوی انسان و روش ارضای آنها از

طریق تعلیم و تربیت به دست می آمده و به نسل بعد منتقل شده است، تا رفته

رفته دامنه ی این شناخت به رشد و تکنولوژی امروز رسیده است. تعلیم و

تربیت (اعم از رسمی و غیر رسمی، عمدی و غیر عمدی) نه تنها میتواند در

رشد اخلاقی، عقلانی، رفتاری حتی جسمانی فرد موثر باشد بلکه وسیله ای

است در جهت رفع نیازهای حقیقی و مصالح اجتماعی به شمار میآید، یعنی

نقش تعلیم نه تنها در عینیت بخشیدن به زندگی مادی و معنوی فرد متوقف و

محدود نمیشود، بلکه تمام شئون اجتماعی او را دربر میگیرد و عامل رشد و تحول اساسی جامعه میگردد.

لذا مشخصه یک جامعه ی سالم و رشد یافته، تنها داشتن موقعیت جغرافیایی خوب و معادن متنوع و منابع مالی نیست بلکه نظام تعلیم و تربیت زنده و مترقی است که انسانهایی آزاده و مستقل، خلاق، مبتکر و تلاشگر میسازد تا جامعه را در زمینه های علوم، صنایع، اقتصاد، سیاست و غیره از عقب ماندگی نجات دهند، زیرا همه ی اصلاحات و فعالیتها، به وسیله اندیشه و تلاش انسان انجام میگردد.

ابوحامد محمد غزالی گفته است: اگر علما و معلمان نبودند مردم همچون بهایم و چهارپایان زیست میکردند، یعنی مردم در سایهی تعلیم از مرحلهی حیوانی به مقان انسانی ارتقاء مییابند. (۷)

پس سعادت و تکامل انسان، نیازمند تلاش و توجه و حرکت است، و اگر او را رها کنند و به خود واگذارند، انحطاطش شروع میشود.

یکی از عوامل دیگری که ضرورت تعلیم و تربیت را شدت می بخشد، و از آن ویژگی تأثیر پذیری انسان و سرایت عقاید و عادات و به طور کلی فرهنگ یک جامعه به معاصران و نسلهای آینده است. براین اساس تأثیر تعلیم و تربیت،

مثبت یا منفی در انسان جنبه‌ی تصاعدی می‌یابد و علاوه بر خانواده و فامیل میتواند جامعه‌ای را در عصری تحت تأثیر قرار دهد و در طول قرن‌ها از نسلی به نسل دیگر منتقل شود یا تمدنی را ایجاد کند و یا از بین ببرد. در زندگی معاصر دلایل فراوانی موجب شده است که تعلیم و تربیت اهمیت بیشتری پیدا کند از جمله:

۱- دگرگونی‌های علم و صنعت و گسترش و رشد تمدن و نیاز به تخصص و مهارتها و توانایی‌های جدید برای داشتن روابط اجتماعی صحیح و توان رقابت و موفقیت در کار و مدیریت اجتماعی.

۲- صنعتی شدن زندگی بشر و تغییر شیوه‌ی زندگی از سنتی به مدرن و لزوم یادگیری این شیوه از زندگی نحوه‌ی استفاده از تولیدات جدید و نتایج حاصله از علوم تجربی.

۳- تهدید سرنوشت بشر به وسیله‌ی بحرانهای روحی، ضایعات اخلاقی تبلیغات گمراه کننده و نابسامانی‌های زجر دهنده تمدن جدید انسانی و افزایش دائمی و مستمر آنها با توجه به انعکاس سریع حوادث و ارتباطات جهانی و تبدیل شدن جهان به دهکده‌ی جهانی.

۴- نارسایی های مکتب های تربیتی موجود در حل بحرانها و نابسامانی های اسفبار انسانها زیرا که دانشمندان و فیلسوفان تربیتی امروز با تکیه بر علم تجربی و علم مداری و اندیشه های الحادی از رهنمودهای منابع آسمانی و وحی الهی محروم شده اند و نظام تربیتی با خلایق موهوم روبرو شده است. لذا یک مکتب تربیتی مبتنی بر علم و وحی و جامع و فراگیر برای نجات جامعه بشری ضرورت پیدا میکند. تعلیم و تربیت در ایران باستان:

تمدن ایرانی تاریخی بسیار طولانی دارد و چنانکه از تحقیقات باستان شناسان و مورخان بر میآید قریب به پنج هزار سال پیش از میلاد اقوامی در فلات ایران زندگی میکردند که از تمدن و فرهنگ نسبتاً پیشرفت های بهره مند بودند. اقوام آریایی نیز در حدود دو هزار و پانصد سال تا یازده قرن پیش از میلاد به این سرزمین کوچ کردند و تمدنی را بنیاد نهادند که به تمدن آریایی معروف است. برای پی بردن به هدفها و تشکیلات و روشهای آموزش و پرورش در ایران باستان در حقیقت باید علاوه بر عقاید دینی به وضع اجتماعی و سیاسی این دوران نیز توجه داشت به علاوه باید نهاد تربیتی در را در دوره های مختلف مانند دوره ی هخامنشی، اشکانی و ساسانی به طور جداگانه مطالعه کرد. که پرداختن به همه ی این جزئیات، مجال و امکان نیست

لذا مختصری درباره ی هدفها و سازمان و روشهای آموزش و پرورش بسنده میکنیم.

اگر دین ایرانیان باستان را دین زرتشت بدانیم و آئینهای دیگری را نیز که تا نفوذ اسلام در ایران به وجود آمده متأثر از دین زرتشت بشماریم، میتوانیم بگوییم در همه ی این دوره ها نخستین آموزشگاه پس از خانواده آتشکده ها بود و پیشوایان دینی پس از پدر مادر نخستین آموزگاران به شمار می آمدند و مهمترین برنامه نیز آموزشهای دینی بود. در دین زرتشت، را پیروزی اندیشه ی نیک، گفتار نیک و کردار نیک است که سه اصل مهم این دین به شمار می آید. به این ترتیب هدف اصلی آموزش و پرورش آماده کردن کودکان و جوانان برای اجرای اصول سه گانه ی مذکور است. هدف دیگر آموزش و پرورش انجام وظیفه در خانه و کشور است.

تربیت در ایران باستان به سه منظور بوده است:

- ۱- خدمت به اجتماع.
- ۲- خدمت به خانواده و رفع مسئولیت از پدر و مادر.
- ۳- بهبودی حال و برتری بر دیگران.

بنابراین میتوان گفت که هدف اساسی همان تربیت دینی و اخلاقی است که به صورت انجام دادن وظایف خانوادگی و اجتماعی و پیشرفت شخصی تحقق می یابد. سازمان آموزش و پرورش در طی چندین هزار سال به یک حال نبوده است پس نمیتوان گفت که سازمان واحدی در این دوره وجود داشته است اما خانواده و آتشکده و آموزشگاههای دربار مراکز مهم تعلیم و تربیت در این دوره به شمار می آمده اند. در دوره های ساسانی دانشگاههایی نظیر جندی شاپور نیز بر این مراکز افزوده می شود. در دانشگاه جندی شاپور که در قرن سوم میلادی به دستور اردشیر بابکان تاسیس شد کتب علمی و ادبی را که از هند و یونان آورده بودند به پهلوی ترجمه کردند و پزشکانی را از یونان برای تدریس در این دانشگاه به کار گماشتند. این دانشگاه تا اواخر قرن سوم هجری وجود داشت و یکی از مراکز بزرگ علمی و فرهنگی آن روزگار بود. کودک تا پنج سالگی در خانواده و در میان زنان تربیت میشد و آموزش دینی و علوم و فنون در سن هفت تا پانزده سالگی که آن سن را تمیز عقلی می نامیدند انجام میگرفت. روش عمده آموزش و پرورش، شفاهی و حفظی و تلقینی بود و گاه نیز مطلوب نادرستی را به کودکان تلقین میکردند. به طور مثال به اطفال تلقین میشد که شاه به خواست خدا و موهبتی الهی بر تخت سلطنت نشسته و نمایندهی او بر روی زمین است و برحسب اراده ی او امور

کشوری را سامان میدهد. بنابراین همگی باید چشم بر حکم و گوش بر فرمان او نهند و او را تا حد پرستش دوست بدارند. آموزش و پرورش که شمه ای از آن را بیان کردیم بیشک دارای محاسنی بود که از مهمترین آنها می توان ایجاد روحیه گذشت و سعه صدر و علاقه به علوم و فنون را نام برد و این دو جنبه سبب شد که مردم این سرزمین در دوره هایی از تاریخ، امپراطوری بزرگی را ایجاد و ارائه کنند و در پیشبرد دانش و هنر سهیم باشند. اما از سوی دیگر نظام تربیتی ایران باستان به ویژه در سالهای پیش از ظهور دین اسلام دارای عیب هایی بود که مهم تر از همه طبقاتی بودن آموزش و پرورش و ایجاد روح فرمانبرداری از قدرتمندان و پیروی کورکورانه از حاکمان را میتوان ذکر کرد. این نوع تعلیم و تربیت همراه با ستمگریها و تندرویهای حاکمان دوره ی ساسانی، به سقوط این سلسله منجر شد و ایرانیان را برای پذیرش دین جدید آماده ساخت. (۸)

تعلیم و تربیت در اسلام:

تعلیم و تربیت اسلامی با نزول قرآن تولد یافت و پیامبر اسلام (ص) که پروردگار او را به نیکی تربیت کرده بود، معلم و مربی آن شد. توالی این دو رویداد میمون و مبارک پرده از یک راز برمیدارد و آن اهمیت بسیار بالا یا کلیدی بودن دو عنصر برنامه و معلم در مجموعه نظام تربیتی اسلامی است.

این سخن هرگز به معنی سبک انگاشتن دیگر عناصر نیست بلکه دقیقاً تأکید بر این نکته است که این دو یعنی برنامه و معلم در حکم عود استوار این خیمه ی بلندند. معلم، نقش برگشت ناپذیر و غیر قابل انکاری در چرخه ی آموزش ایفا می کند، معلم کانونی است که چرخه ی آموزشی بر محور آن می چرخد و قوام و دوام این چرخه به موقعیت و جایگاه معلم بستگی دارد. به همین دلیل معلم مقام رفیع و ارزشمندی را به خود اختصاص داده است. از این رو در روایات و مستندات دینی ما، بر نقش معلم و جایگاه وی به طور جدی تأکید شده و کار او را همانند نقش پیامبران و مصلحان الهی شمرده اند. مسلمانان بحثهای جستجوگرانه ی خود را از قرآن که اولین و مهمترین سند مدون تعلیم و تربیت است آغاز کرده اند و همین منبع بود که دروازه های علوم و دانش را در معنی عام کلمه، که اعم از علوم شرعی و مذهبی و نیز دستاوردهای مادی و تجربی است به روی آنان گشود. مقصود آن است که مسلمانان با الهام از قرآن و به ویژه اولین آیات وحی، در زمینه ی علوم و معارف بشری به یک بینش یا دیدگاه کاملاً تازه و بی سابقه رسیدند و آن مسأله اتحاد یا وحدت در علوم بود. در این بینش، علوم و دانش های مختلف همه از یک منبع، که همان فیض بخشی خواست الهی است سرچشمه می گیرند؛ بنابراین نه تنها با یکدیگر در تضاد نیستند بلکه همانند هم هستند بدین

سان برنامه و محتوای آموزش اسلامی متأثر از این دو عنصر یا دو مقوله از شناخت بوده و شواهد تاریخی، حداقل در قرون اولیه به خوبی موید آن است. اما برخی از ضرورتهای زمانی و مکانی و همچنین زیربنایی بودن مسائل دینی موجب شد تا این دانش در اولویت قرار گیرد و توجه بیشتری به آن مبذول شود. و بعد از آن علم حدیث و تفسیر و فقه اضافه شد و آن گاه نوبت به علوم ادبی رسید و آموزش و تدریس علوم اکتسابی اعم از نظری و تجربی به تاخیر وارد برنامه ی درسی و نظامی تربیتی اسلام شدند. و از جمله این علوم که در اوایل ظهور اسلام به برنامه ی درسی افزوده شده است تاریخ، روانشناسی، جامعه شناسی، اخلاق، زبان شناسی، جغرافی، منطق و جز آنها را باید نام برد. همچنین تعلیم و تربیت که نخست درسهایی همچون فلسفه، اخلاق، روانشناسی و شاید منطق مورد بحث و دقت نظر قرار می گرفت و به تدریج در راه دستیابی به هویت مستقل خود گام برداشت. در بحث علوم طبیعی و تجربی به عنوان جزیی از مواد درسی، ما برآنیم که به احتمال قوی دانش شیمی زودتر از دیگر دروس وارد برنامه ی آموزشی شده و آن هم در ارتباط با حوزه ی درسی امام صادق(ع) در مدینه بوده است. پس از شیمی به تدریج دانشهای دیگری همچون ریاضیات، نجوم، فیزیک، و پزشکی در عرصه ی برنامه های آموزشی درخشیدند و نوابغ و اندیشمندان بزرگی را به سوی

خود فرا خواندند. محمدبن موسی خوارزمی، محمدبن زکریای رازی، ابوعلی سینا، حسن بن هیثم، ابوریحان بیرونی، عمر خیام، بهاء الدین عاملی و دهها نام دیگر که نه تنها تاریخ علم، که جامعه ی انسانی وامدار آنهاست. از آن جمله اند. پیشرفت سریع مسلمانان در زمینه ی این علوم به یک معجزه شباهت داشت. «تأثیر فرهنگ اسلامی در پیشرفت علوم ریاضی طب و شیمی شواهد بسیار دارد حتی در قرون سیزدهم ترجمه متون اسلامی و مشروح آنها در مدارس عامی آکسفورد، با شوق و علاقه دنبال می شد.» (۹)

به این ترتیب از اواخر قرن سوم تا نیمهی قرتن پنجم هجری تقریباً همه ی دانشمندان در همه ی شاخه های مختلف علوم، از فقه و تاریخ تا فزیک و شیمی و پزشکی مسلمان بودند به طوری که نتیجه ی کارهای آنان به دورترین نقاط دنیا نیز رسیده بود. اما متأسفانه این راه ادامه پیدا نکرد و پس از آن به دورانی از رکود و بی حرکتی می رسید که می توان آن را نقطه تنزل یا انحطاط تدریجی نامید هرچند از بیان مفصل علت‌های موثر در پیدایش این رکود و توقف در این مقاله معذوریم، ولی میتوانیم تک بعدی شدن برنامه‌ی آموزشی و تاکید انحصاری نهادهای آموزشی بر علوم مذهبی و تاسیس نظامیه ها و در رأس همه نظامیه بغداد، ضرورت پیروی انحصاری از مذهب اربعه و فتنه مغول در قرن و حوادث غم انگیز دیگری همچون دویست ساله

صلیبی، برخوردهای نظامی بین دو دلت مقتدر به اصطلاح اسلامی یعنی صفویه و عثمانی، پایان حاکمیت اسلام در اندلس، نابودی بسیاری از تأسیسات فرهنگی و آموزشی در این سرزمین و آغاز توطئه های گوناگون استعمار را می توان نام برد.

نقش دانشگاه در تعلیم و تربیت:

دانشگاه اسلامی محل تولید دانش است نه ترویج آن و این که ما فکر کنیم دانشگاه میانه خوبی با تولید دانش ندارد درست نیست. پس دانشگاه اولاً دانشگاهی علم گراست و ثانیاً پاسخگوی نیاز جامعه است و اگر فقط نوعی دانش اندوزی در آن باشد آن هم از نوع ترویجی، این دانشگاه را نمی توان اسلامی دانست. اما در مورد امکان آن باید اولاً این نکته را گوشزد کنیم که امروز در غرب هم این مسئله مطرح است. دانشگاههای غرب که مبتنی بر روش شناسی پوزیتیویستی و تجربه گرایی دارند این مسئله را به طور جدی دنبال میکنند که علوم تجربی هم بر یک مفروضات غیر تجربی و مبانی متافیزیکی اند. در حوزه های علوم انسانی به دلیل ویژگی پدیده های اجتماعی و معنادار بودن رفتار انسانی نقش مفروضات غیر تجربی و به عبارتی مفروضات هنجاری و ارزشی و تاثیرشان بر نتیجه و محصولات تلاشهای علمی حادثر میشود. در فلسفه تعلیم و تربیت یک بحث مطرح است به نام جهت

علم یعنی بایدها و نبایدها و غایاتی که علم در راستای آنها باید حرکت کند. مسلماً هر علمی جهتی را دنبال میکند که می تواند بر فرآیند علمی آن تاثیر بگذارد از دید ما همه ی علوم چه حوزوی و چه دانشگاهی باید مقدمه ی معرفت الله باشد و ما آیات خدا را کشف کنیم و به چه چیزهای بالاتری پی ببریم. از این جهت میتوان نقش دانشگاه را مؤثر دانست چون در این مسئله اتفاق نظر است که بایدها و نبایدها را باید از دین گرفت. پس به یک معنا حوزه باید دانشگاهی شود و به یک معنا باید اسلامی شود در خصوص آشنایی با فلسفه ی علم و علوم اجتماعی و تحولاتی که امروزه در علم رخ داده است دانشگاهی شدن حوزه را از آن می فهمیم و در خصوص تهجر زدایی، اسلامی شدن حوزه، و این ایده های است که مطلوب است. زیرا با توجه به تحولاتی که در دنیا رخ داده است اکنون بحث رابطه دین و علم مطرح شده است یعنی فهمیده اند که جدائی علم از دین آنها را دچار بحران هویت کرده است.

البته دانشگاه هم آسیب های خاص خود را دارد. نمی گوئیم که دانشگاه تولید ندارد، بلکه تولید هم میکند منتها هنوز یک مشکل وجود دارد. ما بیش از اینکه مولد دانش باشیم ترویج دهنده ی آن هستیم؛ علت این امر چیست؟

برداشت این است که ما دانشگاهی آوردیم که مبتنی بر یک مبنای معرفتی خاص است به عبارتی ما در زمینی کشت کردیم که نمیروید و لذا باید در

دانشگاه تغییر و تحول اساسی ایجاد کنیم. دانشگاه ما اولاً مستقل نیست، از همان روز اول دانشگاه بر مبنای وابستگی ایجاد شد چون رژیم شاه و مخصوصاً رضا شاه وابستگی را دنبال میکرد و وابستگی فکری در رأس آن بود و ایجاد دانشگاه یکی از ابزارهای اجرایی رژیم پهلوی در جهت وابستگی فکری در رأس آن بود و ایجاد دانشگاه یکی از ابزارهای اجرایی رژیم پهلوی در جهت وابستگی فکر و اندیشه بود ثانیاً فایده مند هم نبود. برای اینکه دانشگاههای ما به تغییر حضرت امام (ره) گرفتار ایسماهایی هستند (به خصوص در علوم انسانی) بیگانه با آن چیزهایی که در جامعه می گذرد. ثالثاً مسئله تهذیب نفس مطرح است. البته تهذیب نفس فقط شامل دانشگاه نمی شود شامل حوزه هم میشود. در مورد تولید علم ما هم باید سهیم باشیم و همراه حرکت تولید علم در جهان شویم ولی اکنون ساز و کار مورد نیاز برای دانشگاه خود بنیاد، دین پرور و دانشگاهی که بتواند سهیم باشد فراهم نیست، ما وقتی به دیگر کشورها می نگریم می بینیم که به قشر فرهیخته جامعه یعنی دانشگاهیان که قشر معدودی از جامعه هستند توجه فراوانی میشود و در ساختار قشر بندی اجتماعی اهمیت بسیار دارند و امکانات فراوانی نیز در اختیار دارند که هیچ کدام در اینجا در اختیار یک محقق ایرانی نیست. یعنی نه زمینه فرهنگی آن هست چون دانشگاه باید در بستر فرهنگی مناسب قرار

بگیرد و نه به لحاظ ساختاری به آنچه در دنیا معمول است و می تواند میزان مشارکت و سهم ما را در فرایندهای علمی بالا ببرد توجه میشود در اینجا علاوه بر مسئله ی فرهنگی، معرفتی یا اجتماعی و غیره مسئله در نقش و جایگاهی است که یک عالم می بایست داشته باشد و آن مسئله ساختاری برمیگردد. بنابراین در مرحله اول ما می خواهیم سعی داشته باشیم ولی این سهم ما شاید بر مبنای دیگری باشد همان طور که امروز ژاپن سهم دارد اما سهم خودش را پذیرش مبنای فرد گرایانه دانشگاه غربی به دست نیاورده است. ما هم می توانیم سهمیم باشیم با مفروض ها و مبانی دیگر. درباره ی علم دینی آنجا که بحث فلسفه ی تعلیم و تربیت و مبانی ماوراء الطبیعی مطرح میشود ما می توانیم رنگ و صیغه ی دینی به علم بدهیم. اما آیا این به معنای آن است که علم دینی صرفاً به مبانی ماوراء الطبیعی و فلسفه ی تعلیم و تربیت و جهات آن بسنده می کند؟ خیر؛ بخشی از علم دینی به انگیزه ی دانشمند دینی برمیگردد. یک دانشمند بعد از این که یک رابطه را کشف کرد، هم در استفاده از این رابطه و هم در اینکه یک رابطه ای را کشف کرد هم در استفاده از این رابطه و هم در اینکه این رابطه مقدمه ای برای چیز دیگر میباشد می تواند با دیگر دانشمندان متفاوت باشد. امروز دانشمندان روی بعد انگیزشی بحث میکنند و کسی هم منکر این نیست که بعد انگیزشی هم در

انتخاب مسئله و هم در فرایند تحقیق و هم در نتیجه ی آن خیلی نقش دارد.
بخشی از علم دینی به انگیزه ها، بخشی از آن به شفافیت بخشی به میانی دینی
برمیگردد که به عنوان مبانی متافیزیکی می تواند عمل کند و بخشی هم به
فلسفه ی تعلیم و تربیت مربوط است. ولی آیا علم دینی صرفاً پرداختن به
مبانی متافیزیکی است؟ خیر ما روش تجربی را دنبال میکنیم اما در بستر
خاص خودش؛ هم به لحاظ معرفتی هم به لحاظ انگیزشی. مسلماً نگاه یک
مسلمان و موحد به عالم متفاوت است و او نمی تواند هر طور که خواست با
این عالم و با آیات خدا برخورد کند. (۱۰)

راهکارهای تولید علم:

۱- استقلال فکری: امام خمینی(ره) رمز موفقیت را در استقلال فکری میداند ایشان می فرمایند: ما باید سالهای طولانی زحمت و مشقت بکشیم تا از فطرت ثانی خود متحول شویم و خود را بیابیم و روی پای خویش باشیم و مستقل گردیم و دیگر احتیاجی به شرق و غرب نداشته باشیم. و باید از همان بچه ها شروع کنیم و تنها مقصودمان تحول انسان غربی به انسان اسلامی باشد. اگر این مهم را انجام دادیم مطمئن باشید که هیچکس و هیچ قدرتی نمیتواند به ما ضربه بزند. اگر ما از نظر فکری مستقل باشیم آنها چگونه می توانند به ما ضربه بزنند. تنها آنها میتوانند از داخل خود ما به ما ضربه بزنند، در داخل فردی را درست کنند و بعد توسط آن هرچه میخواهند انجام ، دهند... یکی از علل عقب ماندگی کشورها(عقب مانده) همین بود که اصلاً فکر خودشان را نمی گذاشتند که اینها به راه بیندازند و تبلیغات طوری شده بود که می ترسیدند اصلاً وارد یک عملی بشوند... شما مگر چه چیزتان از سایر بشر کمتر است، بشر همه جایک جنس است و یک نوع است و یکی است. اینجا اگر بهتر نباشد از آنها بدتر نیست، لکن نگذاشتند که این بهترها و این مغزهای متفکر به کار بیفتد، آن مغز متفکرهایی که از ایران فرار کردند، آنها بودند که تفکراتشان را برای آنها داشتند، برای خارجی ها به کار می انداختند... و

امیدوارم که مغزها را به کار بیندازید و آن خوف هایی را که ایجاد کرده بودند در کشور ما هم کنار بگذارید و با شجاعت وارد شوید و کار خودتان را انجام بدهید. (۱۱)

۲- فکر دینی: فکر دینی و اسلامی کردن دانشگاهها و مراکز تعلیم و تربیت همانطور که قبلاً متذکر شدیم میتواند در بهبود استقلال فکری و در نتیجه تولید علم تاثیر بسزایی داشته باشد، انسانهایی بوده اند که همانند پیامبران به این طریق رفته اند و در هر دورهای از تاریخ بروز و ظهور داشتهاند و چراغ هدایت و رشد انسانها را در دست گرفتهاند و راه روشن را به نسلها نمایانده اند. حضرت امام خمینی یکی از این مربیان و معلمان الهی بوده اند. تعلیمات امام خمینی(ره) با توجه به همه ابعاد حیات و گسترش و تابناکی اش یک تعلیمات الهی بود که تنها پیامبران و امامان و اولیای خدا پیموده بودند. اساس این تعلیمات دین بود، دینی که بر محور علم و عمل و براساس وحی الهی می چرخید. دینی که حکم قانون را دارد و لازم الاجراست، دینی که سیاست دارد، فرهنگ دارد، تاریخ دارد، مدنیت دارد، اقتصاد دارد، هنر دارد، مدیریت دارد، قضا دارد و از همه بالاتر ادبیات دارد، یعنی همه ی میدان ها و عرصه هایش با عنصر زیبایی عجین است.

۳- توسعه آموزش: گسترش فضای آموزشی و تحقیقاتی در کشورهای توسعه یافته نشان از این امر دارد که پژوهش و تحقیق سنگ بنای حرکت علمی و فنی و شکوفایی صنعتی و تکنولوژیک آنها بوده و به همین دلیل، تحقیق و پژوهش یک عرصه اساسی برای بروز و ظهور استعدادها درخشان محسوب میشود. این عرصه برای شناسایی نیروهای خلاق و با استعداد و نوپرداز بسیار حائز اهمیت است و به همین دلیل در هر گونه برنامه ریزی استفاده بهینه از امکانات موجود نباید از نقش منابع کارآمد و جوان نیروی انسانی غفلت کرد. کمبود پژوهشگرها و دانشگاهها و مراکز آموزش عالی به نوبه ی خود در کاهش تعداد پژوهشگران نقش اساسی دارد. گشایش مراکز جدید و مدرن برای جذب جوانان جهت شناسایی و کشف استعدادها ی جوان و درخشانده، باید در اولویت قرار گیرد. تحقیقات نشان داده است چنانچه جوانان به مطالعات و پژوهشهای خاصی از ابتدای مسیر شغلی خود بپردازند، پس از گذشت مدت زمان مشخصی، در آن رشته از مطالعات به تخصص ارزندهای دست مییابند و این همان راز پیشرفت و رشد مشهود دنیای غرب میباشد. دست به دست چرخاندن محققان و آواره ساختن آنها و نداشتن هیچ گونه برنامه ی پویا و مستمر برای ادامه تحقیقات و پژوهشهای آنان، موجب

ایجاد گسستگی در رشته تحقیقات شده و به همین دلیل مطالعات و پژوهشها در ایران از رشد خوب و قابل ملاحظه ای برخوردار نمیشود. (۱۲)

نتیجه:

یکی از منابع تعیین کننده باید‌ها و نباید‌ها، هدفها و غایتهای آموزشی دین است و طبعاً چون جامعه ایران جامعه ای مذهبی و مسلمان است این اهداف را باید اسلام تعیین کند. در این بین حوزه ها و روحانیون باید نقش ارزشگذاری و جهت دهی را داشته باشند و دانشگاهها ذیل این ارزشهای غایی و با عنایت به این جهت گیری های کلی به فعالیتهای عملی و شغلی بپردازند. چون حوزه های علمیه و روحانیون؛ متولیان اصلی استنباطات و برداشتهای دینی اند، طبعاً این وظیفه ی آنان است که با توجه به توسعه ی قلمروی کاری و معرفتی خود ارزشهای غایی و جهت های کلی تعلیم و تربیت را استنباط و اخراج کنند و در اختیار دانشگاه و دانشگاهیان قرار دهند. به طور قطع استنباط اهداف آموزشی می بایست متناسب با شرایط زمانی، مکانی و با توجه به تحول متالوژی در شیوهی استنباط باشد ضمناً تاثیر مشکلات اقتصادی و عدم تأمین معاش از علل عمدهی بروز انحرافات اخلاقی و اجتماعی هستند و در سلامت جهانی و کیفیت فرهنگی، زندگی خانوادگی و فرصتهای تحصیلی کاملاً مشهود است از همه مهمتر این است که از میزان شرکت اجتماعی مخصوصاً

در زمینه های سیاسی، اجتماعی علمی، اقتصادی می کاهد بنابراین سازمان اجتماعی مخصوصاً در زمینه های سیاسی، اجتماعی و حمایت از محصلان، محققان و پژوهشگران و فراهم نمودن امکانات تحصیلی و معیشتی آنان از سوی دولت و مدیران و افراد اجتماع در تشویق و ترغیب این قشر فرهیخته میتواند بسیار موثر باشد همچنین تبادل اندیشه و زنده و فعال بودن مجالس علمی همراه با مباحثه و مجادله ی علمی و برخورد اندیشه ها میتواند عامل حل مجهولات ذهنی باشد و رشد و رشد و شکوفایی استعدادها در گرو آزادی بیان نظرات و افکار است که بدون آزادی، بیان آزادی اندیشه بیهوده و بی نتیجه خواهد بود. زیرا یکی از راههای تولید علم نظریه پردازی از که تا خردورزی نباشد نظریه پردازی هم نخواهد بود پس در دانشگاه باید آزادی هر نوع نقادی خرد ورزانه و آزاد اندیشانه در زمینه های مختلف وجود داشته باشد و صاحب نظران بدون هیچ ترس و اهمه از اشخاص یا واحدهای نظارتی کنترل کننده اجتماعی عقاید و حاصل خردورزی و افکار علمی و اشخاص یا واحدهای نظارتی کنترل کننده اجتماعی عقاید و حاصل خردورزی و افکار علمی و منطقی خود را در اختیار مسئولان و نهایتاً جامعه قرار دهند که در این میان شأن و تقدس مقام اهل علم در تعالیم دینی ما مورد تاکید و اهمیت بسیار قرار گرفته تا جایی که احترام به علما را واجب دانسته است نباید نادیده گرفته

شود، زیرا بی احترامی در محیط کار یا در اجتماع یا کنترل‌های غیر ضروری توسط بعضی از گروه‌ها می‌تواند در کاستن انگیزه این و نیاز فطری افراد یعنی فطرت حقیقت جوئی تاثیر فراوانی داشته باشد که با توجه به مشهود بودن این امر نیاز به پژوهش‌ها و نظر سنجی و آمارگیری برای اثبات این واقعیت احساس نمی‌شود.

پی نوشتها:

۱- سیری در تربیت اسلامی ، ص ۱۹۳

۲- تفسیرالمیزان، علامه طباطبایی، ج ۵، ص ۲۵۴

۳- منطق مظفر، چاپ نجف، ص ۲۳.

۴- تفسیر المیزان، علامه طباطبایی، ج ۲، ص ۲۴۷.

۵- مبانی تعیم و تربیت اسلامی، محسن شکوهی یکتا، ۲۶۷.

۶- قرآن سوره نحل، آیه ۷۸.

۷- احیاء علوم الدین، ابو حامد غزالی، ص ۱۱.

۸- برگفته از فلسفه تعلیم و تربیت، ح ۱.

۹- همان منبع، ج ۱، صص ۳۲۳-۳۲۶.

۱۰- برگرفته از همان منبع

۱۱- آئین انقلاب اسلامی، صص ۳۲۲-۳۲۶

۱۲- برگرفته از کتاب جستاری در توسعه آموزشی، دکتر عبدا... جاسبی.

منابع:

۱- آئین انقلاب اسلامی، گزیده‌های از اندیشه و آراء امام خمینی، ناشر: موسسه

تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ سوم ۱۳۷۴.

۲- تفسیرالمیزان، علامه طباطبایی.

۳- چالش‌های کنونی ایران، دکتر عماد افروغ، انتشارات مهر، چاپ اول ۱۳۸۰.

۴- سیری در تربیت اسلامی، مصطفی دلشاد تهرانی، ناشر: موسسه نشر و

تحقیقات ذکر.

۵- فلسفه تعلیم و تربیت، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، انتشارات مهر، ج ۱،

چاپ دوم ۱۳۷۴.

۶- کنگره بررسی اندیشه و آثار تربیتی حضرت امام خمینی (ره)، ناشر:

موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول ۱۳۷۴.

۷- گفتمان، دکتر عبد... جاسبی، ناشر: دفتر فرهنگ مقاومت ۱۳۷۴.

۸- مبانی تعلیم و تربیت اسلامی، محسن شکوهی یکتا، دفتر تحقیقات و برنامه

ریزی درسی، چاپ ۱۳۶۳، ص ۶۷.